

نکاتی درباره ی انحرافات جنبش چپ

چرا پیشروی کارگری انقلابی باید سازماندهی خود را بر مبنای سازماندهی سرمایه داری جهانی منطبق کند تا بتواند تدارک انقلاب را ببیند؟

پیش از پرداختن به ماهیت رهبری جریانات چپ در جهان از زمان انقلاب اکتبر تا به امروز باید در ابتداء به سازماندهی اردوگاه کار و سرمایه در نظام سرمایه داری دوره ی امپریالیزم پرداخت و بعد از آن به مفهوم تناسب قوا بین پرولتاریا و بورژوازی در مرحله امپریالیزم رسید و در نهایت به احزاب و سازمان ها و گرایشات موجود در سطح جهانی و متعاقب آن در سطح ملی پرداخت.

در اردوگاه کار و سرمایه از زمان انقلاب اکتبر تا به امروز تغییرات زیادی به وقوع پیوسته است. از جمله بورژوازی بیش تر و بیش تر به تراکم سرمایه پرداخته و از لحاظ مالی دست اش خیلی خیلی بازتر از گذشته بوده و سرمایه های کلان در دست افراد کم تری متمرکز گشته است. بعد از جنگ دوم جهانی در مرحله آغاز نئولیبرالیزم (گلوبالیزاسیون) برای اردوگاه سرمایه، امکان تراکم یا انباشت سرمایه صدها برابر بیش تر شد. یکی از تغییرات بزرگ در این مرحله این است که دیگر این دولت ها نیستند که سرمایه دارها، جنگ ها و خبرهای امپریالیستی را تعیین می کنند، بلکه این سرمایه ی مالی است که در دست عده ای بسیار معدود در سطح جهانی متمرکز شده و با

استفاده از تکنولوژی جدید قادر است ابزار جدید را به وجود آورد که بتواند تقریباً تمام احزاب، سازمان‌ها، گرایش‌ها و... کنترل و رهبری آن جریان‌ها را با دسیسه و پرونده‌سازی مطیع و از لحاظ نظری آن‌ها را مجبور کند تا نظراتشان را انحرافی کنند تا همه اعضای این سازمان‌ها را از انقلاب مأیوس کرده و خیال سرمایه‌داری را راحت کنند و آن‌هایی را که زیر بار این دسیسه، پرونده‌سازی‌ها و توطئه‌ها نروند باید به صورت اتفاقات معمولی از جمله تصادف اتومبیل، هواپیما، روی تخت عمل جراحی و... از بین ببرند.

اما از زمان انقلاب اکتبر تا به امروز در اردوگاه کار چه اتفاقی افتاده؟ بعد از انقلاب اکتبر و رشد بوروکراسی در شوروی، بین الملل سوم که برای گسترش انقلابات جهانی وارد صحنه‌ی مبارزه شده بود تا توازن نیروهای طبقاتی را در سطح جهانی به هم زده و به قدرت‌گیری در دیگر نقاط جهان دامن بزند، با کنار گذاشتن تزه‌های اوریل‌لنین تحت لوای تروتسکیزم، سیاست منشویکی استالین را در رأس برنامه‌اش قرار داد. یعنی به جای حمایت از انقلابات سوسیالیستی در دیگر کشورهای جهان به (مانند خود شوروی که انقلاب سوسیالیستی کرده بود)، مانع انقلابات سوسیالیستی گردید و تبلیغ انقلاب دو مرحله‌ای و حتی در مواردی مثل ایران تبلیغ انقلاب سه مرحله‌ای کرد و با بیرون کشیدن بورژوازی ملی از زیر خاک و ساختن جبهه‌ی خلقی و مخدوش کردن مبارزه‌ی طبقاتی و... عملاً سد راه انقلابات گشته و مسیر خیانت به انقلابات را پیش گرفت. از طرف دیگر، با دخالت‌های اشتباه حزب کمونیست آلمان که بیش از هفت میلیون عضو داشت کارگران را رفته رفته از خود مأیوس کرد. تروتسکی اخطارهای متعددی به حزب کمونیست آلمان (که اخطارهای او را به تمسخر می‌گرفت) داد. تروتسکی آخرین اخطار خود را به

ارنست تلمان رهبر حزب کمونیست آلمان فرستاد و خاطر نشان کرد که: «انگار بود و نبود خودتان هم مهم نیست، اگر فاشیزم روی کار بیاید اول از همه شما را از بین خواهد برد و...» و با تمسخر ارنست تلمان مواجه شد که بهای این بی اعتنایی خود به این مسأله ی مهم را با جان خود پرداخت، هر چند این رهبری باعث کشته شدن میلیون ها انسان دیگر نیز شد. وقتی که حزب کمونیست آلمان باعث روی کار آمدن هیتلر شد، تروتسکی به خاطر این خیانت حزب کمونیست آلمان و بین الملل سوم، اعلام کرد که حکومت شوروی صددرصد رو به انحطاط رفته و خود را مجبور دید که بین الملل چهارم را ایجاد کند. به خاطر جنگ و شرایط انقلابی در کل جهان تمام احزاب کمونیست در سطح بین المللی با باز کردن جبهه ی خلقی باز به طبقه ی کارگر خیانت و به بورژوازی خدمت شایانی کردند و باعث تضعیف و منفعل شدن طبقه ی کارگر در سطح جهانی شدند. هر چند در فرصت کوتاهی که بین الملل چهارم بوجود آمد و امکانات کمی که داشت، اما با وجود خود تروتسکی ریشه های خوبی در درون طبقه ی کارگر شروع به رشد کرد. بین الملل چهارم ایجاد جبهه ی متحد کارگری و انقلاب کارگری سوسیالیستی را تبلیغ می کرد و دقیقاً به همین خاطر استالینیست ها با همکاری نیروهای امنیتی و پلیسی سرمایه داری امکانات ترور تروتسکی را فراهم کردند و همان موقع تروتسکیست ها را در سراسر دنیا تحت تعقیب، زندان و ترور قرار دادند و استالینیزم با همکاری بورژوازی کشورهای امپریالیستی توانستند جنبش تروتسکیستی را خفه کرده و مانع رشد انقلابات کارگری سوسیالیستی شوند.

در نهایت بعد از جنگ جهانی اول لنین و بلشویک ها به جای سازمان ملل متحد امپریالیستی، بین الملل سوم را وسیله ای برای گسترش انقلابات

سوسیالیستی جبهه‌ی کار علیه سرمایه ساختند. بین الملل سوم اما بعد از ننین به دست ضدانقلاب (استالینیزم) اول منحنی شد و بعد کاملاً برای راحتی خیال جبهه سرمایه کلاً منحل اعلام شد و به زندگی خود پایان داد و از این طریق جبهه کار علیه سرمایه و مبارزات جبهه متحد کارگری را تضعیف نمود.

ساخته شدن بین الملل چهارم، می توانست تبدیل به خطری جدی برای سرمایه داری جهانی شود و تا مرگ تروتسکی پیشرفت نسبتاً خوبی داشت. با پیشروی فاشیزم، رهبری انقلابی طبقه‌ی کارگر علیه بحران و جنگ، با وجود تروتسکی و بین الملل چهارم می رفت تا به یک آلترناتیو تبدیل گردد، ولی با ترور تروتسکی و دیگر تروتسکیست ها و زندانی کردن آن ها در سطح بین المللی و شرکت تمام احزاب کمونیست در حکومت های ائتلافی سرمایه داری عملاً سد راه رهبری انقلابی طبقه‌ی کارگر شد. رهبری طبقه‌ی کارگر این بار به جای یک ضدانقلاب با دو ضدانقلاب مواجه شد یعنی مانوئیزم به استالینیزم اضافه شد و جنبش تروتسکیستی بدون تروتسکی در وسط مثلث ضدانقلابی قرار گرفت که بدون او نتوانست از عهده‌ی چنین وظیفه‌ی خطیری برآید. تروتسکی و تمام خانواده اش همه به دست استالینیزم کشته شدند. فقط یک نوه اش توانست از معرکه جان سالم بدر برد. آیا چنین بهانی را همه انقلابیون در هر وضعیتی که هستند حاضر به دادن بوده اند؟

سرمایه داری هم بعد از جنگ دوم جهانی که در اروپا و آمریکا به شکوفایی دوباره ای رسیده بود و می توانست به کارگران امتیازاتی را ارزانی کند، البته به دلیل ترس از انقلابات کارگری سوسیالیستی (و در حالی که بوروکراسی شوروی، سرمایه داری جهانی را، تهدیدی برای خود نمی دید و شاید هم خودش را برای چنین نظامی آماده می کرد و منتظر بهانه ای بود.) بورژوازی

غربی همزمان توانست بیشترین سرمایه گذاری را در پلیس مخفی کشورهای امپریالیستی کرده و متعاقب آن کمک هایی در این زمینه به هم پیمانان خود بنماید. با رشد نئولیبرالیسم و متعاقب آن با فروپاشی بوروکراسی استالینیستی در شوروی بار دیگر سازماندهی بورژوازی در سطح بین المللی و ملی تغییرات اساسی ایجاد کرد. یک مسأله ی مهمی که باید زیر ذره بین برود و تقریباً از قلم می افتد (البته اکثراً با اراده و بعضاً سهواً) و آن نقش پلیس مخفی آن کشورهاست که البته در زمان انقلاب اکتبر بیش تر دستجات کوچکی با تکنولوژیکی و وضعیت مالی خیلی خیلی محدود بودند، ولی با رشد سرمایه داری مخصوصاً بعد از دوران نئولیبرالیسم این بخش از سازماندهی بورژوازی لطمات جبران ناپذیری را به سازماندهی طبقه ی کارگر وارد نموده است.

لطمات بورژوازی به طبقه ی کارگر در خلاء انجام نشد همانطور که قبلاً نیز اشاره کردم، آن مثلث ضدانقلاب سه گوشه داشت که یک گوشه ی آن را سیستم سرمایه داری، گوشه های دیگر آن را بوروکراسی های استالینیسم و مانوئیسم در دست داشت. در اثر شکست فاشیسم در جنگ با شوروی بار دیگر استالینیسم و سرمایه داری و همراه آن مانوئیسم را هم جان دوباره بخشید. استالینیسم و مانوئیسم به کمک هم دوباره با زنده کردن جبهه ی خلقی و انقلاب دو مرحله ای و... موفق به منحرف کردن مبارزات کارگری گشته و سرمایه داری هم با شکوفا شدن اقتصاد خود در سطح جهانی قادر به دادن امتیازاتی به طبقه ی کارگر شد. با رشد پلیس های مخفی خود از هرگونه توطئه و شانتاژ برای متوقف نمودن و به انحراف کشاندن رهبری های انقلابی فروگذاری نکرد و مبالغ هنگفتی برای خریدن رهبران انقلابی پرداخته و یا در

صورت موفق نشدن به طرق مختلف برای از بین بردن آن‌ها اقدام کرده است. با فروپاشی نظام بوروکراسی استالینیستی در شوروی سیستم سرمایه‌داری که در دو جبهه سرمایه‌گذاری می‌کرد، یکی در تولید و دیگری در جنگ و منهدم کردن نیروهای تولید، در اقصا نقاط جهان از طریق بورس‌ها باز هم پولدارتر شد. سرمایه‌داری جهانی بار دیگر سازماندهی اقتصادی را در سطح جهان تغییر داده و به سه بخش تقسیم کرد: ۱- تولید وسایل تولید به کشورهای متروپل ۲- تولید وسایل مصرفی به چین، هند و... ۳- تولید مواد خام به خاورمیانه و... اختصاص داد. بحث ما در مورد کشورهایایی است که امروز به دلیل داشتن پتانسیل انقلابی، انقلاب از این کشورها ممکن است شروع شود. سرمایه‌داری با آگاهی به وضعیت انقلابی احتمالی در کشورهایایی مانند عراق، افغانستان، سوریه، لیبی و... سعی در از بین بردن طبقه‌ی کارگری این کشور داشته است. کشورهایایی مثل ایران باید مثل لیبی و عراق نابود شده و یا مثل چین و هند، از مبارزات کارگری تهی گشته و هر چیزی که بورژوازی می‌خواهد را بپذیرند. اگر هم نخواستند، به جای مبارزه با بورژوازی، دست به خودکشی بزنند، مثل کارگران تلفن و کامپیوتر "اِپِل" در چین که کارگران برای خلاصی از زندگی‌ی مرگباری که داشتند، از پنجره ساختمان‌های مسکونی‌شان خود را به بیرون پرت کرده و خودکشی می‌کنند. سیستم سرمایه‌داری به جای دادن آزادی بیش‌تر و ساعات کار کم‌تر و یا... فقط به دور ساختمان‌های سازمانی که در آن زندگی می‌کنند تورهانی کشید که اگر کسی خودش را به بیرون پرت کرد کشته نشود، تا مرگ کارگران خرجی روی دست بورژوازی قرار ندهند.

در رابطه با نقش پلیس مخفی بورژوازی در به انحراف کشیدن احزاب انقلابی کمونیست/سوسیالیست در سطح بین المللی، ما فقط به دو نمونه اکتفا می کنیم:

حزب کارگران سوسیالیست آمریکا به دلیل تبلیغات علیه رژیم خود و خواهان پیوستن به مبارزه علیه فاشیسم به مبارزه علیه حکومت های خود و برای برقراری حکومت کارگری بلند شد که اعضای آن دستگیر گشته و با دفاعیات جاتانه ای که از خود انجام دادند هر کدام را به ۳ تا ۵ سال زندان محکوم کردند و دیگری لوتوریه در فرانسه بود که با مخفی کاری دقیق تقریباً داشتند رشد می کردند، تا این که در انتخابات شرکت کردند و حتی به مجلس اروپا راه یافتند. هر دو این گروه ها رفته رفته کوچک تر شده و در نهایت بی عمل شده و خواهند شد، چرا؟

به این دلیل که از طریق دولت سرمایه داری در جهان یعنی سرمایه ی مالی بین المللی با نفوذ خود در تمام حکومت های جهان سازمان های مخوف مخفی هر کشوری را به آخرین امکانات تکنولوژیکی و مالی مجهز کرده و می کند. از طریق این نیروهای اطلاعاتی (پلیس مخفی) البته رهبری این جریانات یا خریده شده و یا به مریضی های مختلف دچار می شوند و در سطح کشورهای اروپایی با مرگ «طبیعی» و زودرس کشته می شوند (منصور حکمت، چاوز، مایکل جکسون، پسر جان کندی و...).

اما این جا دو نوع توطئه یعنی پرونده سازی و ترور افراد وجود دارد: یکی مبارزه در سطح خود اردوگاه سرمایه (پسر جان کندی، مایکل جکسون و...) که با خریدن اطرافیان کارها را پیش می برند و دیگر این که کارها را از درون تشکیلات شروع می کنند و با جاسوسی برای رژیم های محلی و یا امپریالیسم،

اخبار و گزارشات درونی گروه‌ها را به آن‌ها می‌رسانند. از عناصر جاسوس همچنین در ترور و مسموم کردن رهبری تشکیلات استفاده کرده و احتمالاً اگر بتوانند همین عناصر جاسوس را به رهبری آن احزاب و سازمان‌ها نیز می‌رسانند تا کاملاً از بابت آن تشکیلات خلاص شوند. خریدن این افراد از داخل یک تشکیلات ابتدا با پرونده سازی و یا با گروگان گیری مهره های مهم شروع شده و بعد آن‌ها را ابتدا مجبور به یک کار غیراصولی کرده و سپس از آن طریق، کم کم آن‌ها را وادار به انجام مقاصد دیگر خود می‌نمایند. در صورت دیگر، مثل ایران استفاده از افراد خائن سوسیال دموکرات و احزاب کمونیست، استالینیست و مائونیست که تقریباً مسلط به مارکسیزم هستند و اگر مسلط هم نباشند چون افراد بالای این تشکیلات‌ها از روشنفکرانی با تحصیلات عالی از قبیل دکتر، مهندس و وکلا یعنی بوروکرات‌ها تشکیل شده اند، باز مینه ای که دارند، سریع می‌توانند به افراد «کمونیست» تظاهر کرده و در جهت خدمت به پلیس مخفی رژیم، اسم و آدرس تمام رهبران سازمان‌های انقلابی را پیدا کرده و یکی یکی با تهدید، شانتاژ و... مجبورشان کنند که دیگر انقلابی نباشند و یا جنبش‌ها را به انحراف ببرند تا از این طریق طول عمر بورژوازی را طولانی‌تر بکنند.

حالا برگردیم به بخش ملی: یعنی ایران

پلیس مخفی ایران به دلیل این که حزب الهی است و هیچ نیروی سوسیال دموکرات نیز در چنته ندارد، وقتی نیروی ضدانقلابی، مثل حزب توده و اکثریت (فرخ نگهدار- کشتگر) را هم در اختیار دارد، از این مهره‌ها برای اهدافی مثل نفوذ آن‌ها در احزاب و سازمان‌های چپ استفاده نموده، اولاً از

مسائلی که در درون آن ها اتفاق می افتد باخبر شوند و دیگر این که توده ای و اکثریتی ها وقتی نفوذ در این تشکل ها می کنند، پیش از هر چیز با هر دغلبازی و حقه بازی ممکن، خود را تا سطح رهبری این گروه ها بالا برده و در عین حال سعی در این دارند تا نقاط ضعف همه را بشناسند تا در موقع لازم از آن ها به نفع مأموریت خود برای رژیم استفاده نمایند و اعضای آن تشکیلات را مجبور به سکوت کرده و یا با ریختن سمی به غذایشان آن ها را از سر راه خود بردارند و این تشکیلات ها را آن قدر به طرف انشعاب پیش ببرند تا بقیه اعضا را دلسرد کرده و این افراد بعد از ۱۰، ۲۰ و حتی بعد از ۳۰ سال، از مبارزه مأیوس شده و از هرگونه کار سیاسی دست بکشند. این کارها را با راه کارگر و حزب کمونیست کارگری کردند و حالا هم مشغول حزب کمونیست ایران و گرایش مارکسیست های انقلابی اند.

ما معتقد بودیم که کارگر به خودی خود ماده ی خامی است برای استثمار، یعنی نیروی کارش به یک کالا تبدیل شده و در نتیجه از خودبیگانه گشته است. کارگرها از طریق عضویت در اتحادیه ها و سندیکاها و دیگر تشکلات کارگری به طبقه ی در خود تبدیل می شوند و با ایجاد احزاب انقلابی از یک طبقه ی در خود به یک طبقه برای خود ارتقا می یابند. به این دلیل، رهانی طبقه ی کارگر به دست خود طبقه کارگر صورت خواهد گرفت. ما باز معتقد بودیم که حزب پیشروی کارگری در ایران توسط پیشروهای کارگری ساخته خواهد شد و ما به عنوان نیروهای کمکی در این راه به پیشروی کارگری کمک خواهیم کرد و بعضی از ما را شاید به درون چنین حزبی فرا بخوانند. این نمونه ای است از اختلاف نظر من با مازیار رازی.

از آن جایی که تحلیل های مازیار رازی در باره ی دوران سرمایه داری اشتباه بود و سر مسأله ساختن حزب پیشروی کارگری هم به نوبه ی خود مرتکب همان اشتباه شده و فکر می کند که هنوز در زمان انقلاب اکتبر هستیم. در حالی که امروزه ساختن حزب لنینیستی با شیوه ی مازیار رازی فقط می تواند در شناسائی کارگران پیشرو به جمهوری اسلامی خدمت کند و کارگران را در سر سه راهی قرار می دهد، یعنی در زندان باقی مانده و به مبارزه ادامه دهند که سرنوشت شاهرخ زمانی را پیدا می کنند یا باید با جمهوری اسلامی همکاری کنند و یا دست از مبارزه بردارند. مازیار رازی بالاخره نتوانست پیشروی کارگری را به این نظریه جذب نماید و با وجود آن که این برنامه را سی سال است مطرح می کند راه به جایی نبرده است. دلیل آن هم این است که ماهیت این مرحله از دوران سرمایه داری را در سطح جهانی به درستی تشخیص نداده است و در نتیجه نتوانست شعارهایی که متناسب با شرایط فعلی باشد، بدهد. از قبیل این که با اطمینان خاطر می گفت «با عادی شدن مناسبات ایران و آمریکا، و آمدن "آی ال او" به ایران و برقراری اتحادیه های زرد، گشایشاتی ایجاد خواهد شد که امکان فعالیت را بهتر می کند.» دیگر این که با ماهیت طبقاتی (دو روشنفکر و یک اکثریتی) در رهبری این گرایش، تصمیم گرفته شد که گرایش را تبدیل به یک حزب استالینیستی با برنامه «انقلابی» البته در حرف تبدیل کنند، اما برای این کار باید اول حساب را با کسانی صاف می کردند که در این رابطه انگل می شدند و اطاعت از رهبری را بی چون و چرا قبول نمی کردند و رهبری را سوال پیچ می کردند و یا در بعضی مواقع تن به اکثریت نمی دادند و گوشزد می کردند که ما حزب یا سازمان نیستیم، و انضباط حزبی و سازمانی را زمانی بی چون و

چرا قبول می کنیم که واقعاً تبدیل به یک حزب شده باشیم و رهبری انقلابی باشد. بالاخره با ترفندهائی ما را توانستند از گرایش و احیاء بیرون کنند (۲)؛ و با استالینیست های درون آن که با ساختن چنین حزبی موافق بودند، به این کار همت گماشتند. این تصمیم را جناب رازی از مدت ها پیش از بیرون آمدن ما از گرایش مارکسیست های انقلابی گرفته بود. در گذشته وقتی کسی را می خواستیم عضو کنیم ماه ها با او کار می کردیم و تازه به یک عضو ساده تبدیل می شد، اما بعد از سمینار اول در کلن کلاً قوانین عضوگیری دیگر رعایت نمی شد. البته تمام این قوانین را رازی تنظیم می کرد تا این که اوضاع مقتضی شد و کسانی در عرض شش ماه تماس، حتی به شورای دبیری نیز راه یافتند، فقط به این دلیل که این افراد در ایران آشنا داشتند و معلوم نبود که این آشناها چه کسانی بودند و در گذشته خود در چه تشکلاتی فعالیت داشتند و.... در واقع درهای تشکیلات چارطاق به روی همه باز شد، فقط کافی بود که قبول کنند با ما همکاری کنند، یعنی کار این تشکیلات هم به دست خدا سپرده شد. تمام ایرادهائی که از احزاب و سازمان های دیگر می گرفتند را خود یکی یکی مرتکب شدند. مثلاً قبلاً حزب کمونیست کارگری را مسخره می کردند که عکس های ۶در۴شان را در اینترنت تبلیغ می کنند، اما در این زمان روی ما فشار گذاشتند که ما هم چنین کنیم که من زیر بار نرفتم. نمونه دیگر زدن اطلاعاتیه و اعلامیه ها به در و دیوار شهر است که باز با مخالفت من روبرو شدند که متذکر می شدم شما با این کارتان افراد داخل را به خطر می اندازید و آن ها را طعمه ی اطلاعات می کنید، ولی وقتی که اعتقاد بر این باشد که گشایشاتی در ایران صورت خواهد گرفت، پس راست زدن خودش یک امتیاز

محسوب می‌شود و تحت لوای گرایش به ساختن یک حزب استالینیستی همت گماشتند.

نکته‌ی قابل توجه در این جا این است که وقتی جریان‌ی عمدتاً یا سهواً مواضعی مانند موضع مازیار رازی در بالا می‌گیرد، عمدتاً یا سهواً به جای تشویق به تشکیل حزب انقلابی پیشروی کارگری، اتحادیه‌ها و سندیکاها را مشوق قرار می‌دهد و در واقع همین امر می‌تواند رشد حزب انقلابی پیشروی کارگری را به تأخیر اندازد، زیرا توجه را به ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌ها جلب می‌کند نه به ساختن یک حزب انقلابی پیشروی کارگری مخفی.

به این ترتیب میزان فساد درون این گرایش به جایی رسید که باند رهبری مازیار رازی، اعتراض اعضاء را به حق یا ناحق با یک چوب می‌راند، نسبت هائی از قبیل مسائل شخصی، حسودی، بی‌عرضگی و کم‌کاری را به رفق می‌زد و در صورت مقاومت، آن‌ها را متهم به باندسازی می‌کرد. اما دیدید که شخص مازیار رازی از شورای دبیری در جلسه‌ی آخری که با ما داشت اعلام کرد که: «این موضوع که کی توی شورای دبیری باشد، این‌ها تصمیمات من است، این‌ها تصمیمات من است که کی باشد و تقصیر هیچ‌کس دیگر نیست»، «بنابراین، مسأله‌ی ای که هست این است که من تصمیم گرفتم. حالا چرا من تصمیم گرفتم چون که تجربه‌ی ام توی این زمینه از رفقای دیگر پیش‌تر است.» (۳)

از اولین شماره‌ی نشریه‌ی میلیتانت هم می‌توان ملاحظه کرد که یک شورای دبیری روی کاغذ داشتیم که فقط مازیار رازی تنها عضو ثابت آن بود و بقیه را هر موقع که رازی صلاح می‌دید اضافه می‌کرد. برای بقیه اعضاء هم در رهبری قرار داشتن یا نداشتن اهمیت نداشت، زیرا هدف اصلی نبود. تا این که

بالاخره مازیار رازی با آوردن پروژه احیاء مارکسیستی و چند نفر به غیر از افراد گرایش، بار دیگر خواست که تقسیم کارها را از نو سازماندهی کند. همه مسئولیت های خود را قبول کردند بجز علی رضا بیانی که قرار بود مسئول کارگری گروه را به عهده گیرد، او اما امتناع کرد و بعد از آن جلسه من در صحبتی که با مازیار رازی و مراد شیرین کردم به آن ها خاطرنشان نمودم که علی رضا بیانی دندان هایش را برای رهبری تیز کرده و می خواهد معاون رازی شده و یا جای او را بگیرد و این نغمه برایش کوچک بود. من به خیال خودم، داشتم آن دو را از مقاصد شوم علی رضا بیانی آگاه می کردم. مدتی نگذشته بود که رازی با پیشنهاد جدیدی برای شورای رهبری به جلسه آمد و اعلام کرد که در شورای رهبری باید اعضای ثابتی داشته باشیم (که به اصطلاح قابل عزل باشند) و علی رضا بیانی را هم به عنوان یکی از این اعضا پیشنهاد داد. طبق معمول نیز پیشنهاد رهبری در هر تشکیلاتی رأی خود را می آورد و آورد. از این موقع به بعد بود که این شورای رهبری به یک باند تبدیل شد و به عناوین مختلف سعی می کرد که همه را به اطاعت از خود وا دارد حتی اگر به حق نباشد. یعنی دقیقاً گرایش به یک حزب استالینیستی تبدیل شد با این تفاوت که اسم آن موقتاً گرایش باقی ماند تا بعداً با دوز و کلک به حزب پیشتاز کارگری تبدیل شود.

طبیعتاً یکی از این انسان ها من بودم که تقریباً هیچ موقع تن به زور نمی دادم، ولی آن ها می خواستند کاری بکنند که مرا در مقابل اکثریت قرار دهند تا به عنوان ترمرد از رأی اکثریت بی اعتبار کنند و برای این کار خود رازی تقریباً بیش تر از دو سال بود که تدارک دیده بود، یعنی با به وجود آوردن نشر میلیتانت و بایکوت کردن نشر کارگری سوسیالیستی هیچ مقاله ای

را دیگر به نشر کارگری سوسیالیستی نمی‌دادند و همه را به نشر میلیتانت می‌فرستادند و در آخرین جلسه‌ی من در «گرایش»، طبق صورت جلسه قرار بود تا موضوع وردهای آرام نوبخت به بحث گذاشته شود ولی با شروع جلسه موضوع بر سر وردهای آثار کلاسیک که در صورتجلسه نبود به جای آن به بحث گذاشته شد. به این ترتیب توطئه را به انجام رسانیدند که با مقاومت من، یاشار آذری، مواجه شدند. از آن پس من فقط به احیاء می‌رفتم و همکاری خود را در آن جا با «گرایش» انجام می‌دادم و به دلیل این که خودم را وسط توطئه دیدم، بر این عقیده بودم که با ماندنم در «گرایش»، آنان را به اهدافشان می‌رسانم و به این نتیجه رسیدم که برای مبارزه با این توطئه‌ها به یک ظرف دیگری جدا از «گرایش» نیاز دارم تا شاید امکان مبارزه را در ظرف دیگری و با دموکراسی بیش تری با همان رهبری داشته باشم، زیرا در آن موقع فقط من بودم که با رهبری درافتاده بودم و نقش پوروکراسی را تا وقتی که سه نفر دیگر از رفقا که بعد از چند ماه به سبک «گرایش» اخراج شدند (یعنی یا مجبور به سکوت و اطاعت کورکورانه می‌شدند و یا خودشان مجبور به ترک آن گرایش بودند). این سه رفیق که از احیاء هم بیرون آمده بودند، به توصیه‌ی من به احیا بازگشتند تا مبارزه امان را در آن ظرف ادامه بدهیم. زیرا که در آن ظرف کسان دیگری هم به غیر از اعضای گرایش بودند. ما فکر می‌کردیم نمی‌توانند همان رفتاری را که در گرایش با ما کردند، در احیا نیز تکرار کنند، ولی باز در تجربه فهمیدیم که برای یک پوروکرات فرق نمی‌کند که در چه شرایطی باشد کافی است که به محدوده‌ی او چه در عمل و چه در حرف دست اندازی کنی تا ماهیت پوروکراتیک در او را به عینه ببینی. متأسفانه فقط با خواندن کتاب «علل شکل‌گیری کمیسیون مبارزه با

بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» (۲) پیشروی کارگری می تواند به شخصیت واقعی مازیار رازی و گرایش مارکسیست های انقلابی ایران پی ببرد.

چند نمونه از کارهای اپورتونیستی گرایش مازیار رازی با ما:

۱- پیش از پیوستن به مازیار رازی، به او گفتم که سه اصل از اصول مارکسیزم در برنامه گنجانیده نشده و چنانچه آن ها را در برنامه بگنجانند، حاضر به همکاری با او خواهم بود. پس از آن در شماره ۶۵ نشریه کارگر سوسیالیست بندهای مورد نظر من اضافه شد. در شماره ۶۶ نشریه کارگر سوسیالیست مورخ مرداد ۱۳۷۸ مصادف با جولای ۱۹۹۹ اسم یاشار آذری به عنوان یکی از همکاران نشریه کارگر سوسیالیست در پشت آن نقش بست و اکثر کارهای نشریه شماره ۶۶ را در نزد مازیار رازی من انجام دادم. از آن پس آنچه در برنامه گنجانده شد عبارت بود از الف. ناپودی حاکمیت سرمایه، ب. دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، د. تسلیح کارگران و دهقانان فقیر تا برقراری سوسیالیزم و زوال هرگونه دولت. از این پس تا ۹ شماره این برنامه در پشت نشریه ی کارگر سوسیالیست چاپ شد اما از شماره ۷۶ تا به آخر چاپ این نشریه، کل برنامه ای که پشت نشریه به چاپ می رسید، حذف شد. مازیار رازی تنها به دلیل اعتقاد نداشتن به این بندهای مورد نظر مجبور شد تا کل برنامه پشت نشریه را حذف نماید. (البته این ها از جمله مسائلی بود که ما از روی صداقت خود و اعتماد به مازیار رازی اصلاً توجه نکرده بودیم تا این که به دنبال انشعاب و بازنگری به گذشته بود که به این ترفندهای بوروکراتیک او پی بردیم).

نابودی حاکمیت سرمایه یعنی بند اول، در دوران کمونیزم می‌تواند اتفاق بیفتد اما حذف دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا به هر بهانه‌ای اولین کاری است که احزاب، سازمان‌ها و گرایشاتی که می‌خواهند گردش به راست بکنند، انجام می‌دهند. و بند سه که هیچ موقع در برنامه این گرایش و احزاب و سازمان‌های چپ نیست، دقیقاً به این دلیل است که این گروه‌ها به حاکمیت طبقه‌ی کارگر اعتقادی ندارند و حزب را می‌خواهند به حاکمیت برسانند، نه طبقه کارگر را. ما بعد از هر انقلابی دیده‌ایم که اصل کشتارها زمانی اتفاق می‌افتد که اول طبقه‌ی کارگر خلع سلاح شده و بعد به شدت سرکوب می‌گردد. کسی که خواهان حاکمیت طبقه‌ی کارگر به جای حزب باشد نه تنها این را در برنامه خود قرار می‌دهد بلکه در هر موقعیتی که به دست آید به تبلیغ آن دست می‌زند تا در میان طبقه‌ی کارگر و کلاً در میان جبهه‌ی متحد کارگری جا بیفتد. به خاطر رهبری فرصت طلب (اپورتونیستی) مازیار رازی این مطالب فقط برای جلب نظر من گنجانده شده بود و زمانی که ما در گرایش او بودیم، نه از بند یک و نه از بند سه هیچ‌گونه صحبتی در بحث‌های او نبود و فقط گاهی از دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا صحبت می‌کرد، آن هم برای حفظ ظاهر.

۲- چندین بار من اشاره به نفوذ توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها در احزاب و سازمان‌های دیگر کردم ولی رازی حتی یک بار اشاره‌ای هم به این موضوع نمی‌کرد چه در رابطه با خودمان و چه در رابطه با دیگران و دلیل آن هم روشن است. البته روشنی این موضع‌گیری رازی برای ما ناشی از اتفاقاتی بود که منجر به انشعاب ما گردید. این برخورد مازیار رازی صرفاً ناشی از موضع فرصت‌طلبی (اپورتونیستی) او بود.

۳- خراب کردن افراد در جمع و معذرت خواهی خارج از جلسه، مثلاً: گفتن به من در جمع به طعنه که «صد سال اولش سخته» و وقتی سارا قاضی به او گفته که یاشار ناراحت شده گفته اگر بخواد می آیم ازش معذرت خواهی می کنم، طبیعتاً حالا ادعا خواهد که منظورم در همان جمع بود در حالی که غیر از این بود.

۴- مسأله ناصر احمدی که در احیاء اتفاق افتاده ولی رازی می خواهد ما در یک جلسه دیگر آن را بررسی کنیم، تا به بهانه های مختلف دیگران را حذف کرده تا از اصل ماجرا خبردار نشوند و هر چیزی که آن ها گفتند را بپذیرند. مثل جلسه آخر ما با مازیار رازی و مراد شیرین (۳).

۵- اقدام «گرایش» به اخراج ما از احیاء مارکسیستی با باز کردن اطاق احیای دیگری و تظاهر کردن به این که ما با کارهایمان همه را فراری دادیم و کسی نمی خواهد با ما کار کند و ما در این اطاق با شما تنها ماندیم و من نیادم که حرف های شما را گوش بدهم و به شما سه پیشنهاد می کنم که می توانید یکی از آن ها را قبول کنید و با من تک تک کار بکنید - یعنی محفلی- و در این اطاق آزادید هر کسی را هم خواستید دعوت کنید به شرطی که ضمانت اش را بکنید، یعنی ما را در اطاق زندانی می کند، تا از رعایت اصول دموکراسی دست برداریم!

۶- بعد از این که نشریه کارگر سوسیالیست را منحل کرد و به جای آن نشریه میلیتانت را باز نمود، به ما گوشزد کرد که موقعیت ما در ایران تفاوت کرده و هر چه زودتر ممکن است که حزب پیشتاز کارگری ساخته شود و برای ما از امروز تمرینی است برای روزی که این حزب ساخته شد تا بتوانیم در آن بدون ایراد فعالیت کنیم و ما ساختار حزبی را به عنوان تمرین شروع کردیم،

ولی شخص مازیار رازی این تاکتیک تمرینی را مثل استالین به استراتژی تبدیل کرد و از آن بعد هر تخطی از رهبری سه نفره (دو روشنفکر و یک اکثریتی) به جرمی نابخشودنی مبدل شد. از آن پس، حزب استالینیستی با اسم «گرایش» ظهور کرد. در حالی که پیش از آن ما به دلیل این که نه حزب، بلکه یک گرایش بودیم، اقلیت مجبور به اطاعت از اکثریت نبود. اکثریت جمع تصمیم می گرفت و کارهایش را خودش پیش می گرفت و اقلیت برای همکاری کردن یا نکردن آزاد بود.

۷- برخلاف نظر مازیار رازی و تمام بوروکرات‌ها (۲) ما در تشکیلات‌های کمونیستی/سوسیالیستی/مارکسیستی سلسله مراتب نداریم بلکه تقسیم کار انقلابی داریم.

۸- تهدید ما به دادگاه‌های بورژوایی در صورت تسلیم نشدن و معذرت‌خواهی نکردن و اضافه نمودن که اگر مقاومت کنید اسم و مشخصات اصلی شما را در روزنامه‌های داخلی و خارجی علنی خواهیم کرد و... در واقع خود این گرایش مثل احزاب و سازمان‌های دیگر سدی شده در راه ساختن حزب پیشرو انقلابی کارگری.

۹- وقتی علی رضا بیانی به خاطر مسائل شخصی به ایران رفته بود و دیگر کار سیاسی نمی کرد، بعد از مدتی با رازی تماس گرفته و خواسته بود که فعالیت سیاسی کند و رفقای ما که سه نفر در ایران بودند او را با جنبش کارگری آشنا کردند. بعد از مدتی علی رضا بیانی در ایملی به رازی، او را مورد توهین قرار داده و ایرادات بی موردی از مواضع سیاسی رازی گرفته بود. در این مورد من به این جمع بندی رسیدم و به رازی گفتم که علی رضا بیانی به احتمال قوی یا گیر اکثریتی‌ها افتاده و یا گیر اطلاعات رژیم. در غیر

این صورت امکان ندارد که چنین چیزی بنویسد. بعد از آن از طریق مازیار رازی مطلع شدم که گیر اطلاعات افتاده بود رازی در آن موقع هم چنین اظهار داشت که هر سه رفیق ما در ایران که با نشریه جوان سوسیالیست کار می کردند، فعالیت سیاسی را رها کرده و به دنبال زندگی خصوصی خود رفته بودند. ما با توجه به تجزیه و تحلیلی که از تجربیات خود از سوابق رازی و بیانی در «گرایش» داشتیم، حدس می زنیم که این رفقای ما به احتمال خیلی قوی طعمه ی اطلاعات شده باشند و چه بلانی به سرشان آمده نمی دانیم.

۱۰- رازی متذکر شده بود که سایتی از طرف افرادی باز شده که نمی دانیم چه کسانی هستند و سوالاتی را که در اطلاعات از همه در آن زمان کرده اند، آورده شده و در تمام سوالاتی که اطلاعات از دستگیرشدگان می کرده، اسم میلیتانت آورده شده بود و برای جمهوری اسلامی خیلی مهم بود که بدانند آن ها چند نفرند و چه کسانی هستند. حالا باز بعد از تجربه ای که از سوابق رازی و بیانی داریم، حدس می زنیم که این سایت و سوالات هم مربوط به علی رضا بیانی بوده که با تجارب رازی مخلوط شده و به صورت یک سایت درآمده تا هم تبلیغی برای بزرگ جلوه دادن میلیتانت بشود و از تجربه علی رضا بیانی در اطلاعات رژیم هم استفاده شده باشد. در برابر سایر اعضای «گرایش» مازیار رازی با پنهان کردن دستگیری علی رضا بیانی، در واقع سعی در پنهان نگهداشتن احتمال همکاری او با اطلاعات رژیم را می کرد. چرا مازیار رازی معتقد بود که علی رضا بیانی «تنها کسی است که می تواند به عنوان به اصطلاح جاده صاف کن ما در ایوزسیون باشد. هیچ کدام از رفقا حتی خود من، نمی تواند کاری که او بیرون از گروه می کند، بکنیم. هیچ کسی نمی تواند؛ آن قابلیت ها را ندارد که این طوری تمام زیر و بم گروه های

سیاسی را بدانند یا بشناسند. «(۳) زیرا علی رضا بیانی به اطلاعاتی دسترسی داشته است که افراد عادی هرچند هم بخواهند نمی‌توانند به آن‌ها دست پیدا کنند، از جمله اطلاعات بسیار خصوصی اعضای گروه‌ها. مگر این‌که...»

۱۱- مصاحبه در رادیو «بی بی سی» که اگر کاملاً آن را ببینید واقعاً احساس می‌کنید که انگار مجری «بی بی سی» فردی از گرایش مازیار رازی است، اگر دقت کافی شود، می‌توان دید که این مجری می‌گروفون را در اختیار رازی گذاشته و در بحث‌ها حتی به او کمک می‌کند، اما پس از آن در دقیقه ۴۳ به سانسور فرد سوسیال دموکرات بر می‌آید.

http://www.nashr.de/۲/razi/b-b-c/Razi_۲.mp۴

چرا «بی بی سی» باید سعی به بزرگ کردن مازیار رازی نماید؟ نظر من بر این است که «بی بی سی» با بزرگ کردن مازیار رازی تله‌ای برای شکار پیشروان کارگری در ایران را تدارک دیده بود. ماهیت «بی بی سی» و رابطه‌اش با جمهوری اسلامی امروز دیگر بر کمتر کسی پنهان است. به عبارت دیگر مازیار رازی خود را آلت دست مثلث شوم جمهوری اسلامی- «بی بی سی»- اسرائیل قرار داد.

نظر مازیار رازی قبل از این‌که با اکثریتی وارد معامله شود و نیروهای انقلابی خود را با توطئه اخراج کند. در مورد این‌که امکانات رادیو تلویزیون بورژوازی در اختیار مارکسیست‌های واقعی قرار نمی‌دهند.

http://www.nashr.de/۲/razi/b-b-c/Razi_۱.mp۴

شاهرخ زمانی چرا کشته شد؟ به نظر من به احتمال خیلی زیاد از او خواسته بودند با یکی از تشکلاتی که طناب آن را از طریق عوامل نفوذی جمهوری اسلامی (توده‌ای یا اکثریتی) در دست دارد همکاری کند و او نپذیرفته است،

چون که او را شکنجه کرده بودند تا چیزی را قبول کند و قبول نکردن او باعث مرگ اش شده، زیرا اگر قبول نمی کرد و او را از بین نمی بردند، گند کار در می آمد و همه می فهمیدند که آن تشکل کدام بوده که شاهرخ باید با آن همکاری می کرد. شاید بعضی ها مدعی شوند که از او خواسته اند دست از فعالیت بردارد و یا مقالاتی به بیرون نفرست و... همه می دانند که جمهوری اسلامی از هیچ کس و هیچ چیز ابائی ندارد و لزومی به شکنجه و یا... نبود کافی بود او را در انفرادی نگه دارند تا هیچ کدام از این ها صورت نگیرد و اگر صورت گرفته مطمئناً جمهوری اسلامی ایران برای آن نقشه ای داشت که شاهرخ زمانی به آن تن نداد و باعث کشته شدن اش شد.

تا این جا تشخیص بیماری در تشکیلات چپ بود و حالا پیشنهاداتی برای چه باید کرد تا جنبش انقلابی از این بیماری در امان بماند:

۱- اولین قدم در این احزاب، سازمان ها، گرایشات و... شناسایی و اخراج عناصری نفوذی است. البته کار خیلی مشکلی است. زیرا این نفوذی ها درون هر تشکیلاتی به عناوین مختلف افراد خود را پیدا کرده و آن ها را جذب (خریداری/تهدید) می کنند. (مثلاً افرادی مثل علی رضا بیانی اکثریتی ای از نوع فرخ نگهدار در گرایش جناب مازیار رازی و یا عباس سماکار اکثریتی از نوع کشتگر و... در حزب کمونیست ایران و کسان دیگری از توده ای ها و اکثریتی ها که به دروغ خود را رزمندگان و یا شورای کاری و... معرفی کرده اند و بخشی از زندانیان سیاسی که در زندان بریده و هنوز هم با جمهوری اسلامی همکاری می کنند).

۲- هر کسی که از این نیروها می آید علناً اعلام کند که از حزب توده و یا از کدام جناح این سازمان ها آمده و یا چه مدتی با آن ها کار کرده و سِمَتش در آن احزاب و گروه ها چه بوده و اسم تمام کسانی که در آن احزاب و سازمان ها را همراه با منصب شان می شناسد معرفی کند. اگر این افراد تا به امروز چنین کاری نکرده اند و حتی بعضی ها مثل عباس سماکار خود را اقلیتی معرفی می کنند باید حتی جواب سلامشان را هم نداد چه برسد به همکاری. اما اگر به این کار مبادرت کردند تا ثابت کنند که به این افراد می توان اعتماد کرد، باز با این افراد فقط باید خارج از حزب و تشکیلات همکاری فردی نمود و دادن هرگونه اطلاعات تشکیلاتی به این افراد حتی قابل اعتماد این جریانات خیانت محسوب می شود.

۳- آن تعداد از اعضای سازمان ها و احزاب موجود که خواهان سازماندهی و انجام انقلاب کمونیستی/سوسیالیستی/کارگری می باشند، باید خود را از قید این گونه تشکیلات رها کرده و قدم اول را در جهت ساختن هسته های مخفی انقلابی بردارند و در این مسیر از رعایت کامل اصول مخفی کاری حتی نسبت به رفقای سابق خود کوتاهی نورزند.

تقریباً در درون تمام احزاب و سازمان ها نیروهای امنیتی (توده ای ها و اکثریتی ها) که لباس های خود آن احزاب و سازمان ها را پوشیده اند تا شناسایی نشوند، وجود دارند و شناختنشان خیلی مشکل شده و حتی در مواردی غیرممکن هم شده است زیرا نمی توان فهمید که کدام یک از اعضا و رهبری این جریانات را با خود همراه کرده اند. من خودم مواردی را می شناسم که همین اکثریتی مثل علی رضا بیانی را مازیار رازی به دیگران گفته که راه کارگری بوده است و یا عباس سماکار اکثریتی را بعضی از افراد

حزب کمونیست ایران اقلیتی معرفی کرده اند و... البته این فقط مختص به ایران نیست بلکه در سطح بین المللی نیز بورژوازی توانسته با همین شیوه ها جنبش های سوسیالیستی/کمونیستی انقلابی را به جنبش «چپ» تنزل دهد.

۴- هر کسی از هر گروهی که می آید دلایل جدا شدن از گروه قبلی و دلایل پیوستنش را به تشکیلات به صورت علنی اعلام بکند.

۵- تشکیلات کاملاً مخفی باید ساخت یعنی از وسایل ارتباط جمعی استفاده نکرد، مگر در موارد خیلی خیلی ضروری (اسکایپ، فیسبوک، یاهو و یا ایمل های معمولی برای کار تشکیلاتی نباید استفاده کرد و سعی کرد، چنین ابزاری را برای خود و تشکیلاتشان بسازند).

۶- با افراد شناخته شده در سطح بین المللی و ملی نباید تماس های تشکیلاتی گرفته شود به دلیل این که اکثر این افراد تحت کنترل سیستم سرمایه داری می باشند. ایمل ها، فیسبوک و حتی تلفن شان کنترل می شود.

۷- هسته های کارگری- سوسیالیستی باید ثابت کنند که خودرانی کارگران فقط به دست خودشان امکان پذیر می باشد و تا دوران اعتلای انقلابی باید کاملاً مخفی سازماندهی شود و با هیچ کس و یا گروه شناخته شده ای نباید وارد بحث و گفتگو شود.

۸- با آگاهی به شرایط فاشیستی و شبه فاشیستی که هم در سطح ملی و هم در سطح بین المللی در حال سازماندهی می باشد، فقط کسانی را که کاملاً از آن ها شناخت کامل دارند، عضوگیری کرد تا هرگونه احتمال لو رفتن را کم بکنند.

۹- هیچ گونه نشریه و یا سایت علنی نباید داشته باشند. یعنی مبارزه را جدی بگیرند.

از آن جانی که خاورمیانه در طب انقلاب می‌سوزد و انقلاب در ایران مانند آتش زیر خاکستر است، امپریالیست‌ها با کمک خود رژیم سعی در نابود کردن هرگونه فرصت انقلابی برای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان را دارند. به این منظور در این مسیر از هیچ تاکتیکی در استراتژی خود روی گردان نیستند، از جمله استفاده از آلترناتیو کارگری. یک نمونه، گرایش مارکسیست‌های انقلابی است که درون حتی رهبری آن، عناصر «اکثریتی» با سیستم‌سازی و همکاری می‌کنند. این «آلترناتیو کارگری» به یک برنامه به اصطلاح کارگری و انقلابی نیاز دارد تا بتواند پیشرو کارگری را گول زده و به دام اندازند. گرایش‌های مازیار رازی ظرف مناسبی برای گول زدن پیشرو کارگری می‌باشد و با دادن امکاناتی به آن از قبیل تلویزیون «بی بی سی» و یا مناظره با رئیس دانا و یا مصاحبه علی رضا بیانی با رادیو سپهر و... که اکثراً ریشه‌ی توده‌ای و اکثریتی دارند، این گرایش را تبلیغ می‌کنند. همان طوری که در آخرین جلسه‌ی «گرایش» مجبور شدم برای مازیار رازی خط و نشان بکشم و بگویم «در ایران هیچ نوع گشایشاتی پیش نخواهد آمد و اما شما سی سال است به امید این گشایشات حرف‌های خود را تکرار می‌کنید، ولی زمان گفته‌های من را ثابت خواهد کرد» و امروز نیز به پیشرو کارگری اخطار می‌دهم که هر نوع ارتباط تشکیلاتی را با این «گرایش» خاتمه دهد. در غیر این صورت امپریالیست‌ها و دولت سرمایه‌داری ایران با در دست داشتن مهره‌های «اکثریتی» در این تشکیلات به شناسایی پیشروان کارگری پرداخته و سر به‌زنگاه با دستگیری و گشتار آن‌ها بار دیگر انقلاب را ده‌ها سال به عقب می‌رانند و به همین خاطر پیشرو کارگری باید خود را به‌طور کاملاً مخفی و به دور از این سازمان‌ها و احزاب به اصطلاح

کارگری/مارکسیستی/کمونیستی/سوسیالیستی باید سازمان دهد. و با طناب این احزاب و سازمان ها و گرایشات ته چاه نرود، زیرا در تمام این احزاب و گروه ها نیروهای امنیتی در کمین خوابیده اند.

یاشار آذری

۲۰۱۶/۲/۲۸

(۱)- مقاله ی «ماهیت حزب پیشرو کارگری»

<http://www.nashr.de/۲/yashar/mahiyat.pdf>

(۲)- کتاب «دلایل شکل گیری کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری»

<http://www.nashr.de/۲/komsion/Book.pdf>

(۳) همان جا. بخش چهارم: جلسه آخر رفقای این کمیسیون با مازیار رازی و مراد شیرین

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری